

سخنی صریح با مخالفان عرفان شیعی فقهانی/ التزام به قواعد بحث علمی

دعوت طالبان حقیقت به بهره‌گیری از انفاس قدسیه اساتید واقعی، اگرچه گاه در قالب شعر و گاه مکاشفه نیز مطرح است، اما باید توجه داشت که اساس این دعوت، ریشه در مستندات محکم فطری، عقلی و شرعی دارد.

دعوت طالبان حقیقت به بهره‌گیری از انفاس قدسیه اساتید واقعی، اگرچه گاه در قالب شعر و گاه مکاشفه نیز مطرح است، اما باید توجه داشت که اساس این دعوت، ریشه در مستندات محکم فطری، عقلی و شرعی دارد.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر یادداشتی از سید محمدحسین دعائی طلبه حوزه علمیه مشهد مقدس است که در ادامه می‌خوانید؛

در روزگاری زندگی می‌کنیم که حق، هم چون آفتاب نیمروز هویداست و در عین حال عده‌ای به انکار آن گرفتار؛ و چنین چیزی ممکن نیست مگر به پشتوانهٔ چهل فروشی‌ها و جسارت ورزی‌های پنهان در لباس علم و دین. در این روزگار، اگرچه به لطف خدا و به برکت مجاهدات خوبان، دیگر خبری از مظلومیت‌ها و مهجوریت‌های اولیاء خدا در سالیان گذشته نیست؛ اما هنوز هستند عده‌ای که با سوء استفاده از فضای باز فرهنگی و امکانات اجتماعی موجود در جامعه اسلامی، به شخصیت برجستگان تاریخ تشیع تاخته و با خیالی خام، خیام‌اخیار و حریم حرمت آنان را مورد تعرض قرار می‌دهند.

در آخرین مورد از این حرکت‌های ناصواب، خطیبی از خطباء شهر مقدس مشهد که مدیریت یک شبکهٔ ماهواره‌ای را نیز بر عهده دارد بر فراز منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و به بهانهٔ بحث از ضرورت یا عدم ضرورت استناد در وادی سیر و سلوک، مطالبی را نسبت به حضرت علامه آیه الله حسینی طهرانی رضوان الله علیه بیان داشته است که حتی نقل آن‌ها نیز دشوار است؛ مطالبی که نگارنده را بر آن داشت تا از باب انجام وظیفهٔ دفاع از حق، نکاتی را متذکر شود:

۱- رهبر حکیم و فرزانهٔ انقلاب، حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای مدّ ظلّه العالی، در دیدار اخیر خود با جمعی از طلاب حوزه‌های علمیه فرمودند:

«یک مسئله این است که در حوزه ممکن است در مسائل گوناگون اختلاف نظر وجود داشته باشد؛ ... این اشکال ندارد؛ اختلافات را باید مدیریت کرد. مواظب باشید اختلاف نظرها به درگیری و تشنج و ناخن زدن به چهرهٔ یکدیگر نینجامد! ما در گذشته در سنت حوزه‌های خودمان داشته ایم که حالا من آخرین موردش را که بخواهم عرض بکنم، مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی (رضوان الله علیه) [است که] ملای برجسته‌ی بزرگی در مشهد بود، ضدّ فلسفه و عرفان، بنده خودم جزو ارادتمندان ایشان بودم و هستم؛ مرد واقعاً بزرگی بود؛ اما سلیقهٔ علمی ایشان این بود: درست ضدّ فلسفه و ضدّ عرفان که کتاب هم در این زمینه نوشته بود، تدریس هم می‌کرد؛ جزو برجسته‌ترین شاگردهای مرحوم آ میرزا مهدی اصفهانی بود؛ و امام بزرگوار، مغز فلسفه و عرفان بود، لبّ فلسفه و عرفان بود؛ خب این‌ها خیلی با هم فاصله دارند، یعنی درست به کلّی در دو قطب یک طیف قرار دارند. وقتی که مبارزات شروع شد و امام نشان داد که رهبر این مبارزه است امام از روزهای اول مبارزه این را اثبات کرد این آقای حاج شیخ مجتبی قزوینی، با همهٔ این اختلافاتی که داشت، بلند شد از مشهد و یک جماعتی را هم با خودش برداشت، آمدند دیدن امام در قم؛ آمدند اظهار ارادت به امام کردند. تا وقتی هم ایشان زنده بود سال ۱۳۴۶ ایشان از دنیا رفت پای انقلاب بود، یعنی واقعاً امید ما طلبه‌های مبارز آن روز در مشهد به مرحوم حاج شیخ مجتبی بود، با این که اختلاف سلیقه اش با امام این جوری بود. مرحوم آ میرزا جواد آقای تهرانی ملای دیگری بود در رتبه‌های بعدی از همان جماعت مخالفین فلسفه و عرفان که ما خدمت ایشان درس هم خوانده بودیم. ایشان خب نقطهٔ مقابل بودند دیگر. ایشان قبل از انقلاب اظهار ارادت به امام می‌کرد. من خودم قبل از پیروزی انقلاب از ایشان شنیده بودم اظهار ارادت و علاقهٔ به امام را؛ بعد از پیروزی انقلاب هم این آدم بلند شد رفت جنگ؛ پیرمرد هفتاد هشتاد ساله بلند شد، رفت لباس بسیجی پوشید و پای خمپاره [ایستاد] و مشغول جنگ شد؛ یعنی ما آدم‌های این جوری داشتیم. [یعنی] اختلاف فکری، در عین حال اتحاد به معنای واقعی کلمه؛ لله، فی الله، فی سبیل الله.... البته ضدّش و خلافتش هم بوده؛ تزاممات بی خودی، تعارض‌های بی جا، از این‌ها هم داشته ایم؛ اما برجستگان ما این جور بودند.» [۱]

همگان بدانند که اگرچه بخش عمده‌ای از جریان مخالف فلسفه و عرفان اسلامی، عملاً التزامی به اطاعت از رأی ولی فقیه جامع الشرائط نداشته و با بی بصیرتی‌ها، بداخلاقی‌ها، جوسازی‌ها، جدل‌های بیهوده، عدم التزام به اقتضائات

بحث علمی و عدم لحاظ اولویت های جامعه، به اخلاق در فرایند مدیریت او می پردازند، اما جریان اصیل حکمت و معنویت ناب شیعی در دوران معاصر، تبعیت از نظرات رهبری عزیز را وظیفه خود دانسته و کوچک ترین تخطی از فرامین نائب عظیم الشان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه را جائز نمی داند؛ و از همین رو، عملکرد خود در مواجهه با جریان های فکری مخالف را نیز بر توصیه های ایشان مبتنی ساخته و می کوشد تا عمدتاً از طریق فعالیت های اثباتی، روشمند و اخلاق مدار، به تبیین حق در عرصه معارف اسلامی پرداخته و در عین حال، گوش شنوایی برای سؤالات و انتقادات علمی نیز داشته باشد. اما با این وجود باید دانست که اعتراض معقول، مستدل و جدی نسبت به بی اخلاقی، بی تقوایی، جسارت، توهین و افتراء نسبت به اولیاء خدا و خوبان روزگار نیز وظیفه ای است که با هیچ بهانه ای نمی توان از انجام آن طفره رفت. به قول مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه:

«عرفان و سلوک و توحید، ناموس مؤمن است و انسان در برابر این مسائل نباید ساکت بنشیند. … خداوند از گناهان بسیاری ممکن است بگذرد و گناهکار را ببخشد، ولی از اهانت به اولیاء خود نمی گذرد و نسبت به ایشان غیرت دارد.» [۲]

به بیان دیگر، باید توجه داشت که می توان در عین حفظ حدود، رعایت اخلاق، ملاحظه اتحاد و مشغول نشدن به مجادلات بازاری، به دفاع از حریم حق و جلوگیری از هتک حرمت مقدسات نیز اقدام کرد؛ و امیدواریم که این مهم، با همت و بصیرت متابعان و مدافعان حکمت و معنویت ناب شیعی محقق شود، ان شاء الله.

۲- به یقین سیاه ترین بخش سخنان خطیب مذکور، آن بخشی است که ایشان در عین تأکید بر آن که قصد اهانت ندارد با ادبیاتی به دور از ادب، توهین آمیزترین عناوین را به صاحب کتاب شریف «روح مجرد» یعنی علامه طهرانی نسبت می دهد؛ عناوینی هم چون: صیاد، شیاد، فریب کار، مریدپرور، رهن، بی پیر و بی پدر!

بگذارید از همه مطالب قابل بیان در این رابطه بگذرم و فقط بیرسم: حتی اگر علامه طهرانی یکی از سادات بنی الزهراء و فرزندان رشید پیامبر گرامی اسلام، یکی از اولیاء کامل الهی و یکی از عالمان، اندیشمندان و مجتهدان حقیقتاً طراز اول نبود نیز آیا می شد نسبت دادن این عناوین به او را توجیه کرد؟ آیا این ادبیات گفتاری، منطبق بر موازین فقهی و اخلاقی است؟ آیا می توان حتی با یک فرد کافر یا ملحد این گونه سخن گفت؟ آیا اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام با مخالفان خویش این گونه سخن می گفته اند؟ ای کسانی که سنگ اهل بیت را بر سینه زده و خود را مدافع حریم قرآن و عترت می دانید! به راستی این شیوه مواجهه با یک مخالف، مستند به کدام آیه یا روایت است؟ مگر نشنیده اید ماجرای برخورد امام صادق علیه السلام با دوست همیشه همراه خویش را؟

«عمرو بن نعمان جعفی می گوید: حضرت صادق علیه السلام دوستی داشت که هیچ گاه از ایشان جدا نمی شد. روزی در بازار کفّاش ها با حضرت همراه بود و در پی آن ها، غلام او که از اهل سند بود نیز می آمد. در همین حال، دوست حضرت که با غلام خود کار داشت، سه مرتبه به پشت سر نگاه کرد و او را ندید. بار چهارم که او را دید گفت: ای زناده! کجا بودی؟! امام صادق علیه السلام با شنیدن این سخن، دست خود را بلند کرده، به پیشانی زد و فرمود: سبحان الله! مادرش را به زنا متهم می کنی؟! من خیال می کردم تو فرد پارسا و خویشتن داری هستی؛ اما اکنون می بینم که چنین نیست. آن مرد عرض کرد: فدایت شوم! مادر این غلام، زنی است سندی و مشرک. آن حضرت فرمود: مگر نمی دانی که هر ملتی برای خود ازدواجی دارند؟ از من دور شو! و من دیگر ندیدم که آن مرد با حضرت راه برود، تا این که مرگ میان آن ها جدایی انداخت.» [۳]

و جالب توجه آن که خطیب مذکور و همفکران ایشان در مشهد، حتی تحمل شنیدن یک سلسله حقائق مسلم تاریخی در ارتباط با مرحوم میرزا مهدی اصفهانی بنیانگذار جریان تفکیک را نداشته و با رمی ناقلان آن به توهین و جسارت، برای دین و اخلاق گریبان چاک می دهند؛ همان مرحوم اصفهانی که طبق برخی نقل ها، از حکماء بزرگ با عنوان مشرک، تابع شیطان، برادران یهود و مخاصمه کننده با انبیاء یاد می کرده و هم چون منبری مورد بحث، بر فراز منبر، به عرفای بزرگ ناسزا می گفته است؛ به گونه ای که گاه حتی دلباختگان و شیفتگان ایشان، در جواز اقتداء به آن مرحوم برای نماز شک می کردند؛ در بین ارادتمندان ایشان در خراسان معروف است که در مجلسی چنان تعابیر مرحوم میرزا نسبت به حکماء تند شد که آیه الله میرزا جواد آقای تهرانی، پس از درس، به دلیل این که می خواست در نماز ایشان شرکت کند، از وی تقاضا نمود که استغفار کند؛ و گویا ناظر به همین گونه برخوردها بوده است سخن مرحوم آیه الله بهجت قدس سرّه که:

«آقا میرزا مهدی به کسانی سب می نمود که می دانستم شب ها در هنگام خواب آن قدر از عشق و خوف خدا اشک می ریختند که بالش ایشان خیس می شد. ولی چون شنیدم که ایشان در آخر عمر توبه نموده است، گاهی مشهد

اما به راستی علامه طهرانی کیست؟ بیایید نگاهی بیندازیم به شخصیت آن عالم ربانی که شاید و رهنش خوانده اند در آینه سخنان جمعی از اعلام و بزرگان:

علامه طهرانی کسی است که مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه در نامه ای به او می نویسند:

«امیدوارم که وجود مسعود، قرین عافیت و موقّیت بوده و ملالی نداشته و غرق ألطاف بی پایان و عنایت های شایان حقّ سبحان و تحت تربیت صاحب ولایت مطلقه علیه افضل السلام بوده و از نعمت جوار محظوظ می باشید. چندی قبل مرقومه شریفه حاکیه از تفقّد و یادآوری جنابعالی زیارت گردیده و مفتخر شدم؛ کسالت طبعی بنده چنان چه مسبقاً این مدّت مزید خجلت گردیده؛ ولی با این همه، چنان چه قلبتان هم قاعده باید شهادت بدهد، هیچ گاه صورت پر مهر جنابعالی فراموش بنده نمی شود؛ و لولا این که موضوع، آستان عرش بنیان حضرت امیر علیه السلام بود، بنده هیچ گونه رأی به مسافرت جنابعالی نه در مقام شور و نه بحسب تصوّر نمی دادم. به هر حال و اجمالاً دل بنده پیوسته پیش شما است، اگرچه راهی به قرب جسمانی ندارم. اینک باز با این وسیله به رازسرایی و توصیه های خود ادامه می دهم. [۵]

علامه طهرانی کسی است که آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری رحمه الله علیه در رابطه با ایشان می فرمایند:

«حقّ این بود که اداره و مدیریت تدریس خارج حوزه علمیه را آقای حاج سیدمحمدحسین به جای ما به عهده می گرفتند [۶]

علامه طهرانی کسی است که آیه الله حاج سید احمد خوانساری رحمه الله علیه، بعد از دیدن کتاب رؤیت هلال ایشان فرموده بودند:

«آقا! من قدر علمیت شما را نمی دانستم؛ شما در طهران بودید و من آگاه نبودم؛ از این کتاب به علمیت شما پی بردم؛ از آن روز که این کتاب را داده اید، کنار مکتای من است و دائم آن را مطالعه می کنم. [۷]

علامه طهرانی کسی است که آیه الله خویی رحمه الله علیه، آغاز درس فقه خود را به حضور ایشان و آیه الله سیستانی مشروط فرموده و در وقت مراجعت ایشان به تهران می فرمایند:

«آقا سیدمحمدحسین! شما در نجف بمانید و به طهران نروید؛ اگر در این جا بمانید، بعد از من، لا یخْتَلِفُ عَلَیک اثْنان [۸]

علامه طهرانی کسی است که آیه الله سیستانی مدّ ظلّه العالی در نامه ای به ایشان می نویسند:

«محضر مبارک حضرت آیه الله آقای حاج سید محمد حسین تهرانی دامت برکاته. به عرض آنور عالی می رساند بعد از اظهار مراتب ارادت و إخلاص، امید است که همیشه موقّق به تأییدات غیبی بوده و در ظلّ عنایات خاصّه حضرت بقیه الله روحی له الفداء محفوظ و عموم مسلمین و لا سیما الخواصّ منهم از علوم و معارف آن جناب مستفیض باشند. نامه گرامی آن جناب زیارت شد و از مطالعه دو رساله شریفه که مشتمل بر تحقیقات عالیه و أنظار سامیه بوده بهره مند گردیدم؛ … ذکر خیر جنابعالی با فضائلی که با آن ها ربط علمی دارم می شود و تأسّف دارم که چرا طوری نمی شود که فضلاء و حوزه های علمیه با آن جناب در تماس علمی باشند، چنان چه حضوراً هم عرض شد. در خاتمه استدعاء دارم که این مهجور را در اوقات توجّه از دعا فراموش نفرمایید. [۹]

و بالاخره علامه طهرانی کسی است که رهبر حکیم انقلاب در پیام تسلیت خود به مناسبت رحلت ایشان مرقوم می دارند:

«خبر رحلت عالم عامل ربّانی و سالک مجاهد روحانی، آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی را با اندوه و افسوس بسیار دریافت کردم و عمیقاً متأسّف و مصیبت زده شدم. ایشان از جمله فرزندان معدودی بودند که مراتب برجسته علمی را با درجات والای معنویت و سلوک توأماً دارا بودند و در کنار فقاقت فتی و اجتهادی، به فقه الله الأكبر نیز که از مقوله شهود و محصول تجربه حسّی و مجاهدت معنوی است نیز نائل گشته بودند. فقدان آن عزیز برای آشنایان و ارادتمندانشان خسارتی دردناک و غمی هائل است. اینجانب با قلبی اندوهگین و ملول به شما آقازادگان محترم و

والده محترمه و ديگر فرزندان و اخوان و كسان و نزديكان و نيز دوستان و ارادتمندان ايشان تسليت مي گويم و از خداوند متعال براي ايشان علو درجات و حشر با احبه و اولياء را مسألت مي كنم. هنيئا له ما أعدّه الله لأولياء الله و عباده الصالحين. [۱۰]

علامه طهراني همان كه او را فريب كار و بي پدر خطاب کرده اند كسي است كه تَسَبُّش مي رسد به «حسن بن زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام»، كسي است كه مادر پدرش از نوادگان «علامه مجلسي» بوده و به همين خاطر، با سيد بحرالعلوم و آيه الله بروجردي نسبت فاميلى دارد، كسي است كه مادرش از اولاد «حاج ملا مهدي نراقي» است، كسي است كه سال ها از محضر بزرگاني هم چون: آيه الله بروجردي، آيه الله حجت، آيه الله محقق داماد، آيه الله بهاء الديني، آيه الله سدهي اصفهاني، آيه الله حائري، علامه طباطبايي، آيه الله حلي، آيه الله خويي، آيه الله شاهرودي و آيه الله حاج آقا بزرگ طهراني استفاده کرده و كسي است كه با بزرگاني هم چون: آيه الله كشميري، آيه الله دستغيب شيرازي، آيه الله مطهرى، آيه الله بهجت، آيه الله خسروشاهي و آيه الله حسن زاده آملی مروده داشته است.

آري! علامه طهراني را نه فقط در پرتو بيانات بزرگان و مرتبطان با او، كه در سايه فضائل اخلاقي و سيره نوراني او در مواجهه با مخالفان و دشمنان نيز مي توان شناخت:

«هميشه سفارش مي فرمودند كه: حفظ احترام علماء و فقهاء عامل كه براي ظاهر شريعت زحمت مي كشند و در حفظ و اشاعه آن كوشش مي كنند بر همه واجب است. علم ذاتاً شرافت دارد و علم دين و فقاھت و حديث شرافتي بيشتري و بالاتر را حائز است و اگر عمل نيز با آن همراه گردد، نورِ علي نور مي شود. اين نعمت را خداوند به هر كس عطا فرمود آن شخص نيز محترم مي گردد و بايد به مقتضاي احترام علم و دين او را نيز محترم شمرد. مبدا كه انسان بر خلاف رضاي خداوند سخني خلاف ادب در حق عالمان ديني بيان كند و احترام پاسبانان و حافظان شريعت را بشكند. به همان مقدار كه شريعت محترم است، حافظان شريعت هم محترم مي باشند. از آفاتي كه براي سلاک راه خدا اتفاق مي افتد، آن است كه به جهت عظمت يافتن معارف و حقائق ملكوتي در چشم ايشان، به علمای ظاهر به دیده استخفاف و تحقير نظر كنند و دقيقه اي احترام و اكرام آنان را فروگذار نمايند. … و به طور كلي در برخورد با اهل علم، كمال مراعات و احترام را داشتند؛ حتي اگر طرف مقابل اهل عرفان نبود يا حتي اگر از مخالفين بود، هميشه با احترام از آن ها نام مي بردند، چه در محافل عمومي و چه در منزل و مجلس خصوصي. روي همين جهت نسبت به برخي از مخافان عرفان كه اهل عناد و دشمني نبودند و تقوا را مراعات مي كردند، مدارا مي فرمودند و در مجالس برخي از علماء مشهد كه مخالف عرفان نيز بودند شركت مي كردند و به ديدار يكيديگر نيز مي رفتند.... در زمان سكونت در مشهد مقدس كه عقائد شيخيّه و ميرزائيّه در لباس ولايت اهل بيت عليهم السلام رواج داشت، بارها مورد تعرض جاهلان و اشخاص بي تقوا قرار مي گرفتند، ولي هيچ وقت اعتنائی نمی نمودند. يك بار به اتفاق حضرت ايشان در مجلسي در منزل يكي از معاريف مشهد شركت نموديم. به محض اين كه حضرت والد وارد شده و نشستند و المجلس غاصّ بأهليه (مجلس از جمعيت مملو بود) منبري شروع كرد به انتقاد و بدگفتن نسبت به عرفاء و فلاسفه؛ حتي مي گفت: برخي نان امام صادق عليه السلام را مي خورند، اما بر مبنی و ممشای آن حضرت حرکت نمی کنند، اهل فلسفه و عرفان شده اند و قائل به اصالة الوجود هستند؛ و طوري صحبت مي كرد كه همه مي فهميدند به حضرت والد تعريض مي كند و هيچ مرجع ضميري غير از ايشان در مجلس نبود. اما ايشان هيچ عكس العملی نداشتند و گويي هيچ سخني به سمع مباركتشان نرسيده است، نه مجلس را ترك مي كنند و نه حتي آثار تغير در چهره شان به چشم مي خورد؛ همين طور متين و آرام نشسته اند؛ كآن لم يكن شيئاً مذكوراً. اين اتفاق بارها پيش آمد و ايشان باز هم در مجالس آقايان شركت مي نمودند و همان منبري و برخي ديگر تا ايشان را ميديدند شروع مي كردند به جسارت و تعريض زدن و اهانت نمودن؛ و ايشان نيز به مقتضاي حلم و وقار تا آخر مجلس مي نشستند و خيلي عادي و طبيعي خداحافظي مي كردند و دوباره جلسه بعد حاضر مي شدند. اين ها مطالبی بود كه در علن و در حضور ايشان گفته مي شد و اما مطالبی كه در غياب ايشان بيان مي كردند و فحش ها و ناسزاهايی كه پشت سر مي گفتند و خبر آن گاهي مي رسيد، براي خود باب مفصلی داشت و بعضاً آن قدر قبيح بود كه قابل شرح و بيان نيست.... و بالجملة در نقل و نقد و بيان سيره و تاريخ بسيار منصف بودند و آثار تقوي از قلمشان آشكار بود و با مخالف و مؤالف، بدون هيچ نفسانيت و هوايي و صرفاً بر اساس انجام وظيفه تعامل مي كردند و حتّي از مخالفان سرسخت و آنان كه در حقشان ظلم نموده بودند با احترام ياد مي كردند، تا جايي كه اين امر سبب سوء تفاهم براي برخي شده و از احترامات مذكور در كتب ايشان، توهم نموده اند كه حتماً روابط آن شخص با ايشان روابطی حسنه بوده و تعابير حضرت والد را دالّ بر تأييد آن شخص دانسته اند كه اين قاعده كليّت ندارد و موارد نقض متعدّدی برای آن مي توان يافت [۱۱]». …

يكي از اقارب علامه طهراني قدس سرّه نقل مي كند:

«من خبر رحلت مرحوم آيه الله نمازي را شنیده بودم؛ خدمت ايشان رسيدم و عرض كردم: آقا! شيخ علي نمازي هم

مُرد! ایشان با شنیدن این سخن برافروخته شدند و فرمودند: آقا چه می گویی؟! ایشان عالم دینی بود؛ باید احترامشان را حفظ کنید و بگویید آیه الله حاج شیخ علی نمازی از دنیا رفتند. [۱۲]

و این برخورد در حالی است که به نقل از ثقات، آن مرحوم، حتی به علامه طباطبایی رضوان الله علیه ناسزا می گفته است. آری! ما متعلق به مکتبی هستیم که توهین و بدزبانی را حتی نسبت به چنین مخالفانی جایز نمی داند. افتخار ما این است که بزرگان این مکتب، دائماً به مراعات ادب توصیه فرموده و پیروان آن نیز تمام تلاش خود را برای عمل به این توصیه مصروف می دارند. در همین زمینه، توجه خوانندگان محترم را به بخشی از مصاحبه استاد وکیلی با خبرگزاری فارس، در رابطه با توصیه رهبری به ایشان جلب می کنم:

«مسئله دیگر که خیلی شیرین بود این که فرمودند: راه حق، راه اهل عرفان و طریقه توحید است، طریقه مرحوم قاضی؛ مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی نیز گرچه اهل این طریق نبوده اند، ولی اهل تهجد و ولاء بوده اند و لذا احترامشان لازم است؛ و شما هر چه بیشتر مراعات امثال ایشان را بنمایید، هم دیگران ناراحت نمی شوند و هم برای خود شما برکت دارد.» [۱۳]

البته در ورای این حادثه تلخ، می توان رشحاتی از الطاف خفیه الهی را نیز دید؛ چرا که با هیچ دلیل و شاهی نمی شد بیگانه بودن برخی از مخالفان فلسفه و عرفان اسلامی با آموزه های قرآن و عترت را به جویندگان حقیقت ثابت کرد، آن گونه ای که اکنون ثابت شد. در واقع می توان این حادثه را مصداق مکر الهی برای برملاشدن باطن جریانی ظاهر الصلاح دانست؛ مکرى که گریبان صحنه گردانان و دست اندرکاران این خبط عظیم را تا رسوایی کامل رها نخواهد کرد: «و مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.» [۱۴]

۳- یکی دیگر اتفاقات ناگواری که در این بین رخ داد آن بود که به تبع مرحوم علامه طهرانی و به بهانه دفاع از سخنان خطیب مورد بحث، یکی از علاقمندان و مدافعان مکتب آن عالم ربانی، یعنی استاد فرهیخته و ارجمند جناب حجة الاسلام و المسلمین وکیلی نیز مورد بی مهری قرار گرفته و در دنباله جسارت ها و اهانت هایی مداوم قبلی، در این نوبت نیز حریم ایشان با اتهامات ناروایی هم چون دروغ گویی، بی تقوایی، فریب کاری و بی اخلاقی، مورد تعرض واقع شد.

بنده از خوانندگان محترم می پرسم: آیا اگر کسی بر اساس تحقیقات و مطالعات خود و به شکل مستند، اغلاط و مغالطات محتوایی و روشی رقیب علمی را آفتابی کرده و جبران آن را به شکل مقتضی خواستار شود بی تقواست؟ آیا اگر کسی خصم را به اظهارنظر در حوزه تخصص خویش دعوت کرده و ضرورت برخورداری از صلاحیت های مربوطه برای اظهارنظر علمی را به او گوشزد کند بداخلاق است؟ آیا اگر کسی لزوم مراجعه به عالمان متخصص و نه فضلاء اهل خطابه را به مخاطبان خویش تذکر دهد فریب کار است؟ و آیا اگر کسی به شکل مستدل و بر اساس حجت، به جعلی بودن کتاب حقیقة الشیعة، بی اعتبار بودن کتاب مناقب العارفین و به طور کلی مخدوش بودن کلام مخالفان معتقد باشد دروغ گوست؟ خطا را البته با ذکر دلیل و بدون اغراض نفسانی می توان به هر غیرمعصومی نسبت داد؛ اما اسناد دروغ، بی تقوایی و فریب، کاری است بس دشوار؛ و کار دشوار نگیرند بدین آسانی!

شاید برای خوانندگان فرهیخته این نقد، آشنایی با فهرستی از سوابق علمی و فعالیت های جاری استاد وکیلی در حوزه های مختلف، جالب توجه باشد:

اتمام تحصیل در دوره سطح و خارج

تدریس اکثر دروس مقدماتی و سطوح عالی به شکل اجتهادی، از جمله: درس خارج نحو، درس خارج بلاغت و درس خارج منطق

تدریس معارف و اعتقادات کاربردی

تدریس درس کلام در مرکز تخصصی نور حکمت رضوی

تدریس درس خارج فقه و اصول

برگزاری دوره های تربیت مدرس عقائد

عضویت در هیئت مدیره مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام همراه با فعالیت در دو بخش آموزش و پژوهش

فعالیت به عنوان سردبیر مجله مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

مدیریت پایگاه اینترنتی عرفان و حکمت در پرتو قرآن و عترت

همکاری با مراکز علمی مختلف در قالب سخنرانی، تدریس و تحقیق

ارائه مطلب در نشست ها و همایش های تخصصی متعدد

برگزاری جلسات پاسخ گویی به شبهات

شرکت در کرسی های آزاداندیشی و جلسات مناظره

حضور در برنامه زنده «تا آسمان» از شبکه استانی خراسان رضوی به عنوان کارشناس

سخنرانی هفتگی در هیئت حضرت زهراء سلام الله عليها با عناوینی هم چون: شرح کتاب لب اللباب، شرح کتاب آداب الصلاة، شرح مناجات شعبانیه و اخلاق توحیدی

برگزاری دوره تخصصی مبانی و روش تولید علم دینی در مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

برگزاری جلسات تخصصی نقد نظرات روشنفکر نمایان مذهبی

تألیف مقالات علمی متعدد در مجلات و پایگاه های اینترنتی

تألیف کتاب های علمی مختلف، از جمله: حواشی تحلیلی و انتقادی بر مغنی، مطول، جوهر النضید، اصول الفقه، حلقات الاصول، نهاية الحکمة و بخش هایی از اسفار، مجموعه رسائل فقهی و اصولی، وحدت وجود و عبادت تکوینی، درسنامه توحید قرآن و عترت، نقدها در بوته نقد (بررسی دیدگاه مکتب تفکیک در ارزش عقل)، حقیقة الشیعة و جعل حدیث در رد فلسفه و تصوّف، هستی شناسی عقلی در آینه روایات، تفسیر آیه هو الاول و الآخر، گفته ها و ناگفته ها در تاریخ تفکیک، معاد جسمانی و حیانی (اثبات هماهنگی معاد صدرايي با قرآن کریم و روایات)، صراط مستقیم (نقد مبانی مکتب تفکیک)، عشق مجازی در آینه شریعت حکمت و معرفت (تقریری از دروس استاد وکیلی)، روش تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبایی، درسنامه امام شناسی قرآنی، عرفان و حکمت، مکتب تفکیک (تاریخ و نقد)، شهیده شام (اثبات وجود حضرت رقیه سلام الله عليها و مزار آن حضرت در شام)، غیرت حسینی و عفت زینبی (پیرامون اصل عفاف و حجاب در اسلام)، بنیادهای اصلاح جامعه دینی (شرحی بر خطبه حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه در منا) و...

حال با توجه به این فهرست اجمالی، سؤال مهم آن است که آیا می توان با اندکی جوسازی، مُشتی گزاره مغالطی، شعری، خطابی و جدلی، پاره ای بی دقتی و ملغمه ای از تقطیع و تحریف، به هموردی با چنین محقق ارجمندی که امارات صدق و یقین در بیان و بنان او هویداست رفت؟ و به راستی چگونه می توان رمی بدون دلیل و بی ادبانه او به جهل، خطا، دروغ، تعصب و تدلیس را از سوی کسی که هیچ گونه فعالیت علمی قابل توجهی در کارنامه او مشاهده نمی شود پذیرفت؟ البته شاید ما از سابقه و توان علمی دوستان بی اطلاعیم؛ فلذا خواهشمندیم اگر نکته قابل ذکری در این حوزه وجود دارد، بدون هرگونه تواضعی حتماً اطلاع رسانی کنند.

۴-طبق معمول، در این نوبت از مخالفت با فلسفه و عرفان اسلامی نیز اشکال یا شبهه جدیدی مطرح نبوده و با یک جستجوی ساده در آثار متابعان و مدافعان حکمت و معنویت ناب شیعی، می توان به پاسخ آن چه مطرح شده است رسید. مواردی هم چون: شخصیت جناب مولوی، حقیقت ماجرای حضرت خضر و حضرت موسی علیهما السلام، مفاد عبارات و مطالب کتاب روح مجرد، تاریخ عرفان و عرفاء، اعتبار کتاب حقیقة الشیعة و ...، مباحثی هستند که بارها و بارها از سوی اهل فن، به شکل مبسوط و مستدل مورد بررسی قرار گرفته اند. فلذا تکرار پاسخ به شبهات مطرح در اطراف این موضوعات، حقیقتی جز تکرار مکررات و نتیجه ای جز ملالت و کسالت در پی نخواهد داشت. اما از باب رعایت اقتضاء بحث علمی و گرفتن هرگونه بهانه ای از رقیب، مجبوریم که مجدداً برخی از مهم ترین اشکالات مطرح شده در ماجرای

لب کلام خطیب مذکور در سخنرانی مورد بحث، چیزی نیست جز: انکار نیاز به استاد در مسیر تکامل معنوی و معرفی وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان غایت سیر؛ و این کلام، دقیقاً همان کلامی است که در کتاب «پرواز روح» مطرح بوده و مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه در یکی از آثار قیّم خویش با عنوان «سرّ الفتوح» به بررسی و نقد آن پرداخته اند. بر همین اساس، نگارنده، علاوه بر توصیه خطیب مذکور به مطالعه دقیق این اثر، گزیده ای از مطالب آن را به اضافه برخی نکات دیگر مورد اشاره قرار می دهد.

این سخن که عده ای شیّد، با سوء استفاده از نیاز معنوی مردم، در عین عدم لیاقت، خود را به عنوان استاد طریق معرفی کرده و به فریب افراد ساده اندیش می پردازند، سخن کاملاً درستی است؛ اما باید توجه داشت که سخن دیگری هم کاملاً درست است و آن این که عده ای نیز به دلیل خالی بودن دست خود، به انکار اصل نیاز به استاد پرداخته و می کوشند تا از این طریق، جلوی مراجعه مراجعان خود به اساتید واقعی راه خدا را بگیرند. آری! علاوه بر این دو عده، هستند عده سومی که جز با کمک و راهنمایی آن ها نمی توان به مدارج عالیّه کمال رسید. به بیان دیگر، نه می توان به خاطر وجود عده ای شیّد، اصل ضرورت استاد را منکر شد و نه می توان با تمسک به سخنانی سست و سخیف، بزرگان اهل حقیقت، از جمله اعلام مکتب اخلاقی و عرفانی نجف را به عنوان شیّد معرفی کرد.

دعوت طالبان حقیقت به بهره گیری از انفاس قدسیّه اساتید واقعی مسیر تهذیب نفس، اگرچه گاه در قالب شعر و گاه به شکل خواب یا مکاشفه نیز مطرح است، اما باید توجه داشت که اساس این دعوت، ریشه در مستندات محکم فطری، عقلی و شرعی دارد. مگر نه آن که انسان، بنابر فطرت خویش، الگوپذیر بوده و فرایند تغییر و تکامل را عمدتاً از طریق تأسی به اسوه بیرونی طی می کند؟ مگر نه آن که ضرورت رجوع جاهل به عالم، یک اصل مسلم عقلانی در همه عرصه های زندگی بشری است؟ و مگر نه آن که آیات و روایات به طور مطلق ما را به پیروی از اهل خبره امر می کنند؟ به قول امام سجاد علیه السلام: «هَلْكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يَرْشِدُهُ وَ ذَلَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ سَفِيهٌ يَعُضِدُهُ». [۱۵] این حکیم، همان کسی است که امیرالمؤمنین علیه السلام از او با عنوان «عالم ربانی» یاد کرده و در وصف امثال او می فرماید:

«أُولَئِكَ وَاللَّهِ الْأَقْلَوْنَ عَدَدًا وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا يَحْفَظُ اللَّهُ يَهُمْ حُجَجَةً وَ بَيِّنَاتٍ حَتَّى يُوَدِّعُوها نَظَرَاءَهُمْ وَ يَزَرَّعُوها فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ هَجَمَ يَهُمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلْثَمُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَيْسُّوا يَمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدَّعَاةُ إِلَى دِينِهِ آيَهُ أَوْ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ» [۱۶]

هم چنین اگر کسی بگوید: توسل به ارواح معصومان علیهم السلام، مراجعه به سخنان آن ذوات مقدسه و عمل به عموماً اعمال و آداب شرعی، برای تکامل معنوی و دستیابی به قله های کمال کافی است، خواهیم گفت: اولاً، انکار ضرورت رهبر زنده و مربی حیّ، حقیقتی غیر از «حسبنا کتاب الله» نداشته و موجب خروج از دائرة اعتقادات شیعه است؛ و ثانیاً، همان گونه که در امور اعتقادی، فقهی و تفسیری، صرف استمداد از معصومان علیهم السلام کافی نبوده و علاوه بر آن، به بهره گیری از یک مربی خبیر و حیّ نیاز است، در امر خطیر تزکیه و تربیت نفوس نیز قضیه به همین منوال می باشد.

و صد البته مراد از استاد در امر تهذیب، کسی نیست که به خیال خطیب مذکور، هم چون مرتاضان هندی، از عالم غیب خبر داده یا با کمک اجنه، به انجام اعمال خارق العاده اقدام کند؛ هم چنین برخلاف آن چه ایشان بیان می دارد، قرار نیست با نگاه به شال و عمامه افراد یا با تکیه بر خواب و مکاشفه، به شناخت استاد طریق نائل آمد. بلکه:

«استاد عامّ شناخته نمی&rdm؛ شود مگر به مصاحبت و مراقت با او در خلأ و ملأ تا به طور یقین برای سالک واقعیت و یقین او دستگیر شود و ابدأ به ظهور خوارق عادات و اطلاع بر مغیبات و اسرار خواطر افراد بشر و عبور بر آب و آتش و طیّ الارض و الهواء و استحضار از آینده و گذشته و امثال این غرائب و عجائب نمی&rdm؛ توان پی به وصول صاحبش برد؛ زیرا که این&rdm؛ ها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل نمی&rdm؛ شود و از آن جا تا سر حدّ وصول و کمال، راه به نهایت دور است و تا هنگامی که در استاد، تجلّیات ذاتیه ربّانیه پیدا نشود استاد نیست و به مجرد تجلّیات صفاتیّه و اسمائیه نیز نمی&rdm؛ توان اکتفاء کرد و آن ها را کاشف از وصول و کمال دانست.» [۱۷]

و جالب آن که خطیب ناقد، خود، متعلق به جماعتی است که با اعجاب فراوان، به نقل کرامات مرحوم میرزا مهدی اصفهانی مانند درآوردن نان از دیوار پرداخته و این قبیل حکایات را دلیل بر حقانیت ایشان می پندارند!

هم چنین باید دانست که بر خلاف توقع فرد مورد نظر، قرار نیست خداوند متعال، مانند حضرت موسی علیه السلام، از طریق وحی مستقیم، تک تک انسان ها را به تبعیت از استادی خبیر امر کرده یا آن که منتظر باشیم تا داعیه دار امر استادی با گواهینامه ای از حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به سراغ ما بیاید! بلکه آن چه در این مسئله مهم است، ملاک ماجراست و آن ملاک، چیزی نیست جز: ضرورت رجوع جاهل به عالم. البته توجه به این نکته نیز ضروری است که هم جاهل و هم علم، از لایه ها و سطوح مختلفی برخوردارند. به بیان دیگر، هرگز نمی توان قاعده عقلانی ضرورت رجوع به عالم را فقط بر معصومان علیهم السلام تطبیق کرد. آیا منکران اصل نیاز به استاد در مسیر تزکیه نفس، همیشه و همه جا فقط به معصوم مراجعه می کنند؟ آیا این طائفه، اهل تقلید از مراجع معظم در مسائل فرعی شریعت نیستند؟ به راستی اگر کسی از آن ها بپرسد که به کدام مجوز، تبعیت از یک غیر معصوم را سرلوحه زندگی شرعی خود قرار داده اند چه خواهند گفت؟ دقیقاً به همان ملاک و با همان کیفیتی که ما مجاز و بلکه ملزم به تبعیت از یک فقیه غیرمعصوم هستیم، مجاز و بلکه ملزم به تبعیت از استاد غیرمعصوم طریق تهذیب نیز هستیم. آیا مدعیان دفاع از مکتب اهل بیت، روایات ارجاعیه را فراموش کرده اند؟ آیا ندیده اند ارجاع مطلق آن حضرات را به بعضی از اصحاب خاص خویش؟

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ شَقَّيْتُ بَعِيدَةً وَ لَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَمِمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي؟ فَقَالَ: مِنْ زَكْرِيَا بْنِ أَدَمَ الْقُمِّيِّ الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَ الدُّنْيَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْمُسَيَّبِ: فَلَمَّا إِنْصَرَفْتُ قَدِمْتُ عَلَى زَكْرِيَا بْنِ أَدَمَ فَسَأَلْتُهُ عَمَّا إِنْجَبْتُ إِلَيْهِ.» [۱۸]

آری! ضرورت رجوع عامی به عالم در همه حوزه ها حتی با فرض عدم عصمت به هیچ وجه قابل انکار نبوده و همان گونه که مرجع تقلید، از طریق شاخص های تعریف شده در محل خود، قابل شناسایی است، استاد امر تهذیب نفس را نیز می توان با تکیه بر شاخص های مربوطه و البته با مجاهدت های خالصانه شناخت: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.» [۱۹]

خلاصه آن که: هم کبرای مسئله تمام است و هم تطبیق کبری بر صغری ممکن. به بیان دیگر، هم اصل نیاز به استاد مبرهن است، هم شاخص های او معین و هم زمینه برای شناسایی او مهیا.

در پایان این بخش، تذکر سه نکته ضروری است:

اولاً، همان گونه که همه مکاتب فکری و جریانات فرهنگی، در یک سیر تاریخی به تکامل رسیده و از نواقص پیراسته گشته اند، دانش فلسفه و جریان عرفان نیز همین طور است. فلذا آن چه را که باید ملاک قرار داد و به نقادی آن پرداخت، چیزی نیست جز نسخه اخیر دانش و جریان مذکور. به عبارت دیگر، همان گونه که اگر کسی بخواهد به ارزیابی دانش هایی مانند فقه و کلام و اصول بپردازد، باید به خروجی های معاصر این دانش ها مراجعه کرده و حق ندارد با تمرکز بر برخی اقوال شاذ در میان قدماء، اساس این دانش های اساسی را زیر سؤال ببرد، کسی هم که می خواهد فلسفه و عرفان اسلامی را مورد نقادی قرار دهد، لاجرم باید به آخرین نظریات ارائه شده توسط اهالی آن مراجعه کرده و اجازه ندارد با تمرکز صرف بر برخی شنوذات و شطحیات موجود در اقوال یا افعال متقدمین، بطلان اصل این جریان اصیل را نتیجه بگیرد؛ و نسخه اخیر عرفان شیعی فقهائتی نیز چیزی نیست جز آن چه که در امثال رساله شریفة لب اللباب یا رساله الولاية آمده است.

ثانیاً، یکی از اصلی ترین مؤلفه های عرفان شیعی فقهائتی، عبارتست از: انطباق کامل دستورات سلوکی و عملکرد سالک بر شریعت غراء:

«پوشیده نماند که از ابتدای سیر و سلوک تا آخرین مرحله از آن، سالک باید در تمام امور، ملازم شرع انور باشد و به قدر سر سوزنی از ظاهر شریعت تجاوز ننماید. پس اگر کسی را ببینی که دعوی سلوک کند و ملازم تقوی و ورع نبوده و از جمیع احکام الهیه شرعیه متابعت ننماید و به قدر سر سوزنی از صراط مستقیم شریعت حقه انحراف نماید، او را منافق می دانم مگر آن چه به عذر یا خطا یا نسیان از او سر زند.» [۲۰]

و ثالثاً، یکی دیگر از مؤلفه های اصلی عرفان شیعی فقهائتی نیز عبارتست از: تبعیت تام و مدام از امام معصوم علیه السلام و تعریف جریان سلوک اعم از استاد و شاگرد در ذیل ولایت کبرای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام:

«استاد عام آنست که بخصوصه مأمور به هدایت نباشد و رجوع به او از باب رجوع به اهل خبره، در تحت عموم قسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بوده باشد؛ … و اما استاد خاص آنست که بخصوصه منصوص به ارشاد و هدایت است و آن رسول خدا و خلفای خاصه حقه او هستند؛ و سالک را در هیچ حالی از احوال از مرافقت و همراهی استاد

خاص گریزی نیست، اگر چه به وطن مقصود رسیده باشد. البته مراد همان مرافقت باطنی امام است با سالک، نه فقط همراهی و مصاحبت در مقام ظاهر؛ چون واقعیت و حقیقت امام همان مقام نورانیت اوست که سلطه بر جهان و جهانیان دارد و اما بدن عنصری او گرچه آن نیز از سایر بدن ها امتیاز دارد، لکن آن منشأ اثر و متصرف در امور کائنات نیست؛ و برای توضیح این نکته متذکر می‌گردم: آن چه در عالم خلقت تحقق می‌یابد، منشأ آن، صفات و اسماء الهیه است و حقیقت امام، همان اسماء و صفات خداست؛ و بنابر این اصل فرموده‌اند که: چرخ عالم هستی و افلاک و همه کائنات به دست ما حرکت می‌کند و آن چه واقع می‌شود به اذن ما واقع می‌شود؛ بنا عرف الله، بنا عبد الله. بنابراین سالک در حال سیر، در مراتب نورانیت امام علیه السلام سلوک می‌نماید و به هر درجه و ای که صعود کند و در هر مرتبه و ای که باشد، امام علیه السلام آن مرتبه را حائز بوده و با سالک در آن درجه و مرتبه معیت دارد؛ و همچنین بعد از وصول نیز مرافقت امام لازم است، چون آداب کشور لاهوت را نیز او باید به سالک بیاموزد؛ بنابراین مرافقت امام در هر حال از شرائط مهمه بلکه از اهم شرائط سلوک است. «[۲۱]

آری! این است حقیقت آن عرفانی که توسط برخی از منتقدان، به عنوان یک جریان ضدشریعت، فرقه گرا، قطب محور و ولایت گریز معرفی می‌شود.

و جمله آخر نیز آن که: واقعاً چه باید کرد با کسی که از درک هویت استعاره، تشبیه، کنایه و دیگر آرایه های ادبی عاجز بوده و راهی به سمت فهم کارکرد آن ها در ادبیات عرفانی ندارد؟ چنین شخصی اگر جرأت می‌کرد نعوذ بالله به خداوند متعال نیز بابت به کار بردن کلمه خمر، آن جا که فرموده است: «… وَ أَنهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّدُنَّ لِلشَّارِبِينَ» [hellip; اشکال می‌گرفت!

۵- شاید برای برخی از خوانندگان محترم، این سؤال مطرح شده باشد که چرا نگارنده در این نوبت از نقد مخالفان فلسفه و عرفان اسلامی برخلاف نوبت های پیشین به سخنان رهبر فقید انقلاب و مقام معظم رهبری در رابطه با ضرورت توجه به علوم عقلی و میراث عرفانی استشهاد نمی‌کند. پاسخ آن است که: زیرا مخاطب این نقد برخلاف نقدهای پیشین نه تنها داعیه انقلابی گری ندارد، بلکه علناً در مسیری مخالف و مغایر با مسیر جبهه انقلاب حرکت می‌کند. بنابراین طبیعی است که دیگر برای چنین مخاطبی نمی‌توان از ارادت رهبر معظم انقلاب به مرحوم علامه طهرانی و توجه خاص ایشان به کتاب شریف «روح مجرد» گفت یا با نقل تأکیدات مکرر ایشان بر ضرورت ترویج عرفان شیعی فقهاتی در حوزه ها و معرفی عرفائی هم چون مرحوم قاضی رضوان الله علیه به عنوان الگوی جوانان، او را به تبعیت از این توصیه ها دعوت کرد. آری! مخاطب ما در این نقد، فقط مخالف فلسفه و عرفان اسلامی نیست؛ بلکه به واسطه همین مخالفت، با جریان حکمی و معنوی انقلاب اسلامی و رهبر حکیم و نورانی آن نیز در تعارض است؛ تعارضی که باید ریشه های شوم آن را در لابه لای خطوط منشور روحانیت جستجو کرده و میوه های تلخ آن را در خلال عافیت طلبی ها، نامهربانی ها، دشمنی ها، دشمن شادکنی ها، کارشکنی ها، بدزبانی ها، ناشکری ها، بهانه جویی ها و کینه ورزی های جاری این جماعت به تماشا نشست.

۶- اما در پایان، شاید نقل این خبر، خالی از فائده نباشد:

«دادستان عمومی و انقلاب تبریز گفت: فردی که در فضای مجازی اقدام به توهین به مفاخر آذربایجان [یعنی ستارخان] کرده بود، شناسایی و دستگیر شد. این مقام مسئول افزود: این فرد در روزهای گذشته از دیگر استان های کشور به آذربایجان شرقی و شهر تبریز به عنوان گردشگر سفر کرده بود. وی ادامه داد: این فرد پس از بازدید از یکی از موزه های شهر تبریز، با انتشار عکسی در فضای مجازی، اقدام به توهین نسبت به یکی از مفاخر این خطه می‌کند. او اظهار کرد: برحسب وظیفه قانونی، از طریق پلیس فتای آذربایجان شرقی، این فرد در یکی از استان های مجاور شناسایی و برای انجام مراحل قانونی به تبریز منتقل شد. وی اضافه کرد: عمل انجام شده از نظر قانون جمهوری اسلامی ایران جرم بوده و اقدامات لازم جهت بازجویی و تفهیم اتهام در حال انجام است.» [۲۲]

به راستی اگر این سطح از توهین به یک شخصیت تاریخی مثل ستارخان جرم بوده و مستلزم چنین اهتمامی برای پیگیری و برخورد قانونی است، آیا توهین های به مراتب سنگین تری که در سال های اخیر به شکل مکرر و علنی نسبت به مفاخری هم چون: مولوی، حافظ، ملاصدرا، علامه طباطبایی و علامه طهرانی صورت می‌گیرد، مستلزم مقابله قانونی و البته معقول از سوی مدعی العموم نیست؟ و البته ناگفته پیداست که این استفهام، هرگز به معنای پیشنهاد استفاده از ابزارهای قضائی و امنیتی برای حل اختلافات فکری نبوده و صرفاً تأکید بر رعایت اخلاق و حرکت در چارچوب های شرعی و قانونی را هدف گرفته است. بیایید با التزام به قواعد بحث علمی، فضای آزاداندیشی را آلوده نکرده و با سوء استفاده از امکانات حقیقی و مجازی، نام خود را در زمره مروّجان ولنگاری فرهنگی ثبت نکنیم؛ و بیایید با حفظ حرمت ها و رعایت ادب در گفتار و نوشتار خویش، باب گفتگوهای معقول و مستدل را نبسته و از این طریق، سهم خود در زمینه

سازی برای رشد علمی جامعه اسلامی را به نحو احسن ایفاء کنیم.

البته تذکر این نکته نیز به آن دسته از افرادی که هم چنان حرکت در بیراهه های علمی و اخلاقی را دنبال می کنند ضروری است که: اگرچه در طول تاریخ، همیشه حق در اقلیت بوده و مظلوم واقع شده است، اما به لطف خدا و به برکت زحمات و خون دل های علماء و شهداء راستین اسلام، امروز شرائط به گونه دیگری است. آری! آن سبب بشکست و آن پیمان ریخت. اگر جبهه انقلاب، در فضای بین الملل و در میدان مواجهات نظامی و امنیتی، توانسته است به فضای توازن قوا وارد شده و با شجاعت تمام اعلام کند که: دوران بزن و دررو تمام شد، همگان بدانند که این جبهه، در میادین فکری و فرهنگی علی الخصوص میدان دفاع از میانی اصیل اعتقادی و حمایت از استوانه های حقیقی فکر و فرهنگ این کشور نیز با صدای بلند همین ادعاء را تکرار می کند. ما دفاع از دین خدا و اولیاء خدا را وظیفه خود دانسته و در این مسیر، خداوند متعال را پشتیبان خود می دانیم:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا أُسْرِيَ يَالْتَنِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ يَا رَبِّ مَا حَالَ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ قَالَ يَا مُحَمَّدٌ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ أَنَا أُسْرِعُ شَيْءًا إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي [۲۴&]». [hellip]

فلذا به همه آنانی که قصد محاربه با خدا و اولیاء خدا را دارند، همان کسانی که بر اساس برخی از روایات، حتی در مقابل حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نیز قد علم خواهند کرد، می گوئیم: هر چه در چنته دارید، به میدان بیاورید! اما بدانید نتیجه ای به دست نخواهید آورد، جز آن که روز به روز دامنه فعالیت های جبهه حکمی و معنوی انقلاب گسترش یافته و بر میزان محبوبیت و مطلوبیت بزرگانی هم چون: رهبر فقید انقلاب، مرحوم قاضی، مرحوم حداد، مرحوم علامه طباطبائی، مرحوم علامه طهرانی، مرحوم آیه الله بهجت، مقام معظم رهبری و اعلام فراوان دیگری که داعیه دار عرفان شیعی فقاہتی اند افزوده خواهد شد؛ و البته می فهمیم که بخش قابل توجهی از این هجمه ها، نتیجه طبیعی پیشرفت ها و موفقیت هایی است که نصیب جبهه مذکور شده و از سوی رقیب، چندان قابل تحمل نیست؛ همان رقیبی که حتی حضور جمعی از مشتاقان معارف ناب دینی در مجالس اعیاد و وفیات بیت مرحوم علامه طهرانی را هم نمی تواند ببیند.

آری! خلاصه سخن ما با مخالفان این است: گفتگوی علمی و نقد روشمند، واجب؛ لجن پراکنی و عقده گشایی، حرام! اگر از ضرورت آزاداندیشی سخن گفته و بر لزوم نقدپذیری تأکید می کنیم، باید به این نکته نیز توجه داشته باشیم که نمی توان و نباید اقداماتی هم چون: تحریف، تقطیع، تهمت، توهین، تحقیر، تفسیق و تکفیر را به اسم «آزاداندیشی و نقادی» جا زد. کسی که با بی دقتی تمام، ضمیمه اضافه شده توسط محقق یک متن را به عنوان مطلب نویسنده متن مورد استناد قرار داده و مطلبی را که یک صاحب نظر، پیش یا پس از نقل آن، مورد اشکال قرار داده است، به عنوان نظر او معرفی می کند، چگونه می تواند خود را طرفدار نقد علمی دانسته و رقیب خویش را به جمل و دروغ متهم کند؟ آیا این آزاداندیشی است؟ که البته به یک معنا هست!

الغرض، امیدواریم که کم و کیف مواجهه صورت گرفته با سخنان خطیب معهود، تصحیح محاسبات جریان رقیب و صحنه گردانان فتنه جسارت به اولیاء خدا را در پی داشته و این هشدار جدی را برای آن ها زنده کرده باشد که: مراقب قهر و مکر الهی باشید! البته هم چنان باب جبران خطا گشوده و راه برگشت به گفتگوهای متین علمی باز است. آری! مهم ترین اقدام برای تدارک ما فات آن است که دست از توهین و انکار برداشته و گوش جان بسپاریم به این کلام حکیمانه رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه که فرمود:

«لازم نیست اگر انسان دارای علمی نشد از آن تکذیب کند و به صاحب آن علم جسارت نماید. پیش عقل سلیم همان طور که تصدیق بی&rlm تصور از اغلاط و قبايح اخلاقيه به شمار می&rlm آید، تکذیب بی&rlm تصور نیز همین طور، بلکه حالش بدتر و قبحش افزون است. اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً معنی «وحدت وجود» را به حسب مسلک حکماء نمی&rlm دانستید و از عالم آن علم و صاحب آن فن اخذ نکردید و تعلم آن علم و مقدمات آن را نکردید، برای چه کورکورانه آن ها را تکفیر و توهین کردید، ما در محضر مقدس حق چه جوابی داریم بدهیم جز آن که سر خجلت به زیر افکنیم؟ و البته این عذر پذیرفته نیست که «من پیش خود چنین گمان کردم.» هر علمی مبادی و مقدماتی دارد که بدون علم به مقدمات، فهم نتیجه میسر نیست، خصوصاً مثل چنین مسئله دقیقه که پس از عمرها زحمت، باز فهم اصل حقیقت و مغزای آن به حقیقت معلوم نشود. چیزی را که چندین هزار سال است حکماء و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند، تو می&rlm خواهی با مطالعه یک کتاب یا شعر مثنوی مثلاً با عقل ناقص خود ادراک آن کنی! البته خواهی از آن چیزی ادراک کرد؛ رحم الله امرأ عرف قدره و لم&rlm يتعدّ طوره [۲۵&]». [hellip]

خداوندا! ما می دانیم که تو خود مسئولیت دفاع از اولیاء خود را بر عهده داشته و جسارت به آنان را بر نخواهی تافت؛ و

تو نیز می دانی که ما صرفاً از باب تخلّق به اخلاق تو و برای جلب عنایات و توجهات خاص تو، مشتاق دفاع از حق و اهل حقیم. بارالها! معرفت، معنویت، نورانیت، بصیرت، برکت، قوّت، شجاعت، عزت، عافیت، جامعیت، نفوذ کلمه، اخلاص و توفیق انجام وظیفه را به همه پیروان قرآن و عترت عنایت فرموده و فرج موفور السرور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه را معجل بگردان! آمین یا رب العالمین!

[۱] ۱۸/۲/۹۸ بیانات در دیدار طلاب حوزه های علمیه

[۲] نور مجرد، ج ۳، ص ۶۵

[۳] کافی، ج ۲، ص ۳۲۴

[۴] به نقل از پایگاه اینترنتی عرفان و حکمت در پرتو قرآن و عترت

[۵] آیت نور، ص ۱۳۱

[۶] نور مجرد، ج ۱، ص ۶۴

[۷] همان، ص ۶۵

[۸] همان

[۹] همان، ص ۸۸

[۱۰] آیت نور، ص ۶۲۷

[۱۱] نور مجرد، ج ۳، از ص ۵۸ تا ص ۷۹

[۱۲] به نقل از پایگاه اینترنتی عرفان و حکمت در پرتو قرآن و عترت

[۱۳] به نقل از خبرگزاری فارس ۹۱/۸/۷

[۱۴] آل عمران / ۵۴

[۱۵] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۹

[۱۶] نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۹۷

[۱۷] رساله لب اللباب، ص ۱۳۵

[۱۸] اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۵۹۴

[۱۹] عنکبوت / ۶۹

[۲۰] رساله لب اللباب، ص ۵۲

[۲۱] همان، ص ۱۳۳

[۲۲] محمد / ۱۵

[۲۳] به نقل از باشگاه خبرنگاران جوان ۹۷/۱/۱۲

[۲۴] کافی، ج ۲، ص ۳۵۲

[۲۵] چهل حدیث، ص ۳۸۹